

۴,۸. نظریه هشتم : نظریه امام خمینی رحمه الله عليه

امام تمایز علوم را بالذات دانسته و آن را ناشی از سنخیت ذاتی قضایای یک علم می دانند. به این بیان که قضایایی که در یک علم کنار هم می نشینند، حتما دارای سنخیت واحدی هستند (توجه به تعریف علم از دیدگاه امام) که توانسته اند در کنار هم باشند (واحد اعتباری تکوینی غیر صناعی - توجه به تقسیمات واحد اعتباری). حال همان سنخیت عامل تمایز یک علم از علم دیگری است که سنخیت دیگری باعث چینش قضایای آن علم شده است. ایشان می نویسند :

«کما أن منشأ الوحدة في العلوم هو سنخية قضاياها المتشعبة، و منشأ امتيازها هو اختلاف ذاتها و سنخ

قضاياها»^۱

مطلب ایشان توسط آیه الله سبحانی در تهذیب الاصول^۲، به طور کامل تری مورد اشاره قرار گرفته است:

«کما ان منشأ وحدة العلوم انما هو تسانخ القضايا المتشعبة التي يناسب بعضها بعضا فهذه السنخية و التناسب

موجودة في جوهر تلك القضايا و حقيقتها و لا تحتاج الى التعليل «كذلك» تمایز العلوم و اختلاف بعضها يكون

بذاتها فقضايا كل علم مختلفة و متميزة بذواتها عن قضايا علم آخر من دون حاجة الى التكاليف الباردة»

نقد اول :

قضایای علوم مرکب از سه چیز است : موضوع، محمول و نسبت و در عین حال این قضایا غرض خاصی را هم دنبال می کنند.

پس تسانخ یا به موضوع است یا به محمول و یا به غرض و فرض دیگری نداریم.^۳

جواب اول به نقد اول :

مرحوم آقای فاضل به این سؤال پاسخی داده اند که از آن بر می آید که گویی قضیه علاوه بر موضوع و محمول و نسبت، شیء

چهارمی هم دارد که همان «مجموع القضیه» است.^۴

پاسخ به جواب :

قضیه واحد اعتباری است و واحد اعتباری هویتی جز اجزاء ندارد و ما چیزی به نام «مجموع القضیه» نداریم.^۵

ما می گوئیم :

پاسخ این اشکال از تشریح مبنای امام معلوم می شود.

۱. مناهج ص ۴۳

۲. ج ۱ ص ۴

۳. سیری کامل در اصول فقه ج ۱ ص ۸۹

۴. همان ص ۹۱

۵. انوار الاصول؛ آیت الله مکارم شیرازی؛ ج ۱ ص ۴۱



ایشان می فرمایند : علوم که می خواهند غرضی را حاصل کنند، از چینش قضایا در کنار هم شکل می گیرند و اگر نبود سنخیتی که در همه قضایا موجود است، این قضایا نمی توانستند باعث پدید آمدن آن غرض شوند، حال ممکن است این سنخیت عبارت باشد از اینکه در یک علم، پیرامون یک موضوع واحد صحبت می شود و لذا قضایای آن علم، به سبب اینکه تماما درباره موضوع واحدی سخن می گویند، با هم سنخیت دارند و ممکن است این سنخیت عبارت باشد از این که یک علم پیرامون شرط واحد یا حیثیت واحد یک موضوع، بحث می شود و لذا همین که همه قضایای این علم به این نکته می پردازند باعث می شود همه آنها سنخیت واحدی بیابند.

نکته ای که لازم است به آن توجه شود آن است که قضایا در ظاهر متشکل از موضوع، محمول و نسبت هستند ولی در حقیقت موضوع می تواند دارای حیثیت باشد یا اینکه ممکن است قضیه در حقیقت شرطیه بوده و در ظاهر شرط به صورت قید موضوع در آمده باشد. مثلا جمله «ان جائک زید فاکرامه واجب» به صورت «اکرام زید فی حال مجبیه واجب» در می آید. پس می توان سنخیت قیودی باشد که در موضوع موجود است.

خلاصه فرمایش امام آن است که اینکه قضایا می توانند غرض واحدی را تأمین کنند ناشی از آن است که سنخیتی (که می تواند از ذات موضوع یا قید موضوع یا محمول و یا ..) باعث چینش این قضایا در کنار هم شده است.

دو نکته :

۱. برخی (آیت الله فاضل و آیت الله مکارم) سنخیت را گاهی نیز ناشی از غرض واحد بر شمرده اند، در حالی که در عبارات امام نه تنها این نکته نیست بلکه غرض معلول سنخیت است. پس سنخیت نمی تواند ناشی از وحدت غرض باشد.
۲. غرض در کلام امام، واحد سنخی است و لذا باید تک تک مسائل آن را تأمین کند.

اشکال ما به کلام امام خمینی :

ما می گوئیم فرمایش ایشان کاملا دقیق است ولی غرض یک علم، واحد شخصی است و لذا تمایز علوم به سنخیت قضایای موجود در آن علم است ولی لازم نیست هر مسئله آن غرض را تأمین نماید. البته هر قضیه به اندازه خود، در تأمین غرض واحد شخصی دخیل است. پس قضایا خصوصاتی دارند که ممکن است همانند هم باشد و ممکن است با هم متفاوت باشد.

پس : کلام امام از متانت کامل برخوردار است چرا که گفته ایم علوم واحد اعتباری هستند و بدون غرض، هیچ امری اعتبار نمی شود. اگر قضایا نتوانند غرض را تأمین کنند، به صورت واحد اعتبار نمی شوند. پس آنچه می تواند یک غرض را تأمین کند، خصوصیتی است که در این قضایا موجود است و این خصوصیت همان سنخیت و پیوندی است که باعث رسیدن به غرض می شود. حال ممکن است این خصوصیت موضوع واحد باشد؛ ممکن است محمول واحد باشد و ممکن است هر امر دیگری باشد.



۴,۹. نظریه نهایی : تمایز به محصل غرض

با توجه به آنچه سابقاً آوردیم می توان بحث تمایز علوم را چنین جمع بندی نمود:

- ۱) علم «واحد اعتباری» است.
- ۲) ملاک صحت هر اعتبار، غرضی است که اعتبار کننده دارد.
- ۳) پس پیدایش علوم، تابع غرض های متفاوتی است که اعتبار کنندگان (تدوین کنندگان علوم) دارند. پس: غرض ها عامل «پیدایش علوم مختلف» هستند و نه آنکه عامل «تمایز علوم مختلف» باشند.
- ۴) اینکه علوم می توانند، غرض های اعتبار کنندگان را تأمین کنند، ناشی از خصوصیتی است که در قضایای آن علوم وجود دارد. (سخن امام خمینی)
- ۵) با توجه به آنکه گفتیم علوم واحد اعتباری صناعی هستند، این خصوصیات گاه مختلف بوده و گاه خصوصیت واحدی است که در همه قضایا به طور یکسان وجود دارد. اما در هر دو صورت خصوصیت نمی تواند مربوط به امری خارج از اجزاء قضیه [ذات قضیه] باشد.
- ۶) در مواردی که خصوصیت واحد است، وحدت خصوصیت ممکن است ناشی از وحدت ذات موضوع یا وحدت ذات محمول یا وحدت حیثیت موضوع و یا وحدت شرط و یا وحدت اجزاء دیگر قضیه باشد.
- ۷) پس تمایز علوم با یکدیگر ناشی از تمایز در محصل غرض است.
- ۸) تفاوت سخن ما با مرحوم آخوند، در آن است که ایشان تمایز علوم را به اختلاف اغراض می دانند در حالی که ما تمایز علوم را به اختلاف خصوصیتی که محصل غرض هستند، می دانیم.
- ۹) تفاوت سخن ما با مرحوم امام در آن است که ایشان غرض از علوم را واحد سنخی بر می شمارند و لذا سنخیت و خصوصیت موجود در قضایا را واحد سنخی می دانند (و لذا باید بفرمایند: با حصول هر قضیه، غرض به تمامه تأمین می شود) در حالیکه ما غرض از علوم را واحد شخصی می دانیم که قضایا با خصوصیات متعدده ذاتیه خود، آنها را تحصیل می کنند. لذاست که هر قضیه یک جزء از غرض را تأمین می کند.
- ۱۰) اینکه تمایز علوم، را به تمایز جامع موضوعات [مبنای مشهور] ندانستیم به این سبب بود که اولاً علوم نیازی به موضوع ندارند [مبنای امام خمینی] و ثانیاً این تمایز در همه علوم جاری نمی باشد.
- ۱۱) اینکه تمایز علوم را به تمایز جامع محمولات [مبنای مرحوم بروجردی] و وحدت حیثیت [مبنای مرحوم نائینی] ندانستیم به این سبب بود که این ملاک در همه علوم جاری نیست.
- ۱۲) در برخی از مواردی که به عنوان دو علم مختلف شناخته می شوند، تمام خصوصیات (موضوع، محمول، حیثیت و ..) و هم چنین غرض، واحد است و تمایز آنها تنها به روش های آنها می باشد، در این صورت باید گفت این دو، حقیقه یک علم

۱. رجوع کنید صفحه ۱۲ (همین جزوه)



می باشند (چرا که گفتیم روش از مبادی علم است - چراکه روش یعنی طریقه استدلال است و ادله از مبادی علوم می باشند - و تمایز علوم به مبادی و همچنین به نتایج آنها نخواهد بود) پس در حقیقت این دو، دو اجتهاد در درون یک علم خواهند بود. همانند مکتب مشائین و مکتب اشراقیون که دو علم نیستند بلکه دو مکتب در علم فلسفه می باشند.

۱۳) اما اگر وجداناً و در نظر عرف، آنها دو علم باشند، خواهیم گفت، یکی از ارکان این علوم اگرچه به حسب ظاهر واحد می باشند ولی با هم مختلف هستند؛ به عنوان مثال دو علم فلسفه و عرفان اگرچه به ظاهر موضوع واحدی دارند (واقعیت) ولی در حقیقت به دنبال دو شیء مختلف هستند پس واقعیت در تعریف عارف یعنی آنچه شهود می شود و در تعریف فیلسوف یعنی آنچه ثابت می شود و یا ممکن است در همین مثال بگوییم تفاوت این دو علم به حیثیت موضوع می باشد یعنی یکی به دنبال «واقعیت من حیث انه مکشوف بالشهود» است و دیگری به دنبال «واقعیت من حیث انه معلوم بالدلیل» می باشد. پس تمایز در روش نیز اگر به تعدد علوم منجر شود، لاجرم به تمایزهای ذاتی در ارکان قضیه منتهی می شود.

۱۴) پس تمایز علوم به تمایز خصوصیاتی است که محصل غرض است (غرضی که باعث پیدایش علم می شود)

